



یونان

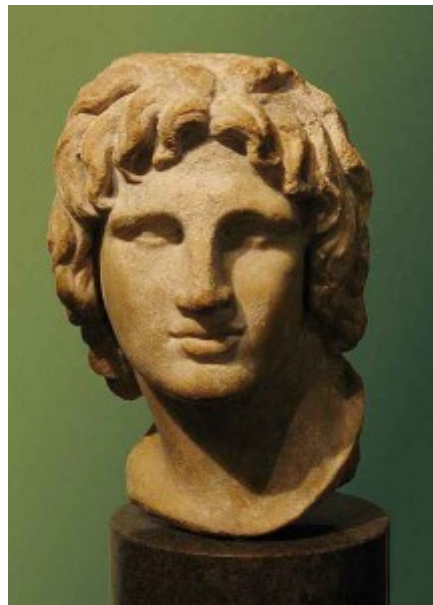
اسکندر و پارسیان

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۱ مرداد ۱۳۹۱ ۹۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

اسکندر مقدونی اسکندری که در تمام ادوار تاریخ با نام و خاطره‌ی بد از او یاد می‌شود زمانی که برای کشور گشائی وارد ایران شد، پس از مشاهده‌ی علم و فرهنگ و نحوه‌ی برخورد دوستانه‌ی دربار هخامنشی با مردمان زیر دست در ایران و برتری آن نسبت به این مقوله در مقدونیه آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که تقریباً در مدت حضور چندین ساله در ایران هیچگاه با هیچ ایرانی و سردار و هیچ یک از افراد خانواده‌ی سلطنتی رفتاری غیر معقول انجام نداد و حتی این احترام بعد از تغییر در شخصیت وی و پیدایش خوی وحشیگری نیز ادامه پیدا کرد. اس



اسکندر مقدونی

اسکندري که در تمام ادوار تاریخ با نام و خاطره ي بد از او یاد مي شود زماني که براي کشور گشائي وارد ایران شد، پس از مشاهده ي علم و فرهنگ و نحوه ي برخورد دوستانه ي دربار هخامنشي با مردمان زیر دست در ایران و برتري آن نسبت به این مقوله در مقدونيه آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که

تقریبا در مدت حضور چندین ساله در ایران هیچگاه با هیچ ایرانی و سردار و هیچ يك از افراد خانواده ي سلطنتي رفتاري غیر معقول انجام نداد و حتي این احترام بعد از تغییر در شخصیت وي و پیدایش خوي وحشیگري نیز ادامه پیدا کرد.

اسکندر يکي از شاگردان خوب ارسطو بود. و احترام خاصی براي این دانشمند قائل بود، اسکندر در تمام مدت حضورش در ایران تنها از خواندن نامه ي دو نفر ابراز شادماني مي کرد يکي از آنها ارسطو استاد وي و ديگري آنتي پاتر حکمران نظامي مقدونيه که بعد از عزیمت اسکندر حکمراني آن کشور را به عهده داشت.

اما در زمان حضورش در ایران به نکاتي پي برد که در ادامه در این مورد نیز صحبت به میان خواهد آمد. در این جا قصد دارم به بیان پاره اي از شگفتي هايي که اسکندر در ورودش به ایران با آنها مواجه شد بپردازم:

...

اسکندر همواره به سردارانش مي گفت که مشرق زمین با مقدونيه تفاوت بسیار دارد، در مقدونيه زماني که از حدود

شهرها می‌گذریم وارد منطقه‌ی وحشیان شده و در اینجا هر قدر در داخل اراضی پیش روی کنیم شهر و قریه دیده می‌شود که بعضی از آنها قدمت چند صد ساله دارند. اسکندر اعتقاد داشت که ایرانیان چون در اینجا زندگی کرده و محیط غم بار مقدونیه را ندیده اند قدر مملکت خود را نمی‌دانند. از نظر او این خاک زیباترین خاکی بود که خداوند نبوغ به نوع بشر عطا نموده بود. وی همچنین به زندگی در سرزمین پارس علاقه‌ی بسیار نشان می‌داد. در آن زمان ایرانیان برای ساخت منازل خویش از آهکی استفاده می‌کردند که آن را از کوه تحصیل می‌کردند.

سرداران اسکندر ابراز می‌داشتند که زمانی که در مقدونیه بودند آنجا را مملکتی عظیم می‌دانستند اما اینک هر ولایت از ایران خود یک مقدونیه به شمار می‌رود و در نظر آنها ایرانیان وطن پرست ترین ملل جهان بودند. صنعت در ایرن بسیار مورد توجه آنها واقع شده بود. دیدن سدها و چرخ‌های مخصوصی که آنها را از رودخانه‌ها به مزارع پیوند می‌داد و کانال‌های حفر شده اسکندر را متعجب ساخته بود. این تعجب راجع به بابل نیز وجود داشت، مهندسی ساختمانهای چندین طبقه جهت استفاده در فصل گرما که هوای خنک را به داخل ساختمان هدایت می‌کرد همه و همه موجبات شگفتی وی را فراهم نموده بود. ارسطو به اسکندر راجع به بین‌النهرین و منابع طبیعی و حیاتی آن بسیار گفته بود اما در نظر اسکندر، ارسطو در این زمینه کمتر از آنچه که در واقع وجود داشت می‌دانست. اسکندر از این جهت نیز بسیار در شگفت بود که در ایران که جزو مناطق خشک و بی‌آب محسوب می‌شود چگونه به این میزان آبادانی وجود دارد. و مزارع بدون بارندگی آبیاری می‌شود، پاسخ ایرانیان در مقابل این موضع این بود: مواهبی که خداوند به بشر عطا نموده و همه‌ی عناصر پاک طبیعت باید مورد استفاده قرار گیرند تا سبب سعادت انسان در همه‌ی ادوار گردند. ایرانیان آن زمان مسئله‌ی آبیاری را توسط کاریز و چاه انجام می‌دادند که در نظر اسکندر امری شگفت‌آور بود. جالبتر از همه‌ی مسائل که موجبات شگفتی من را نیز فراهم می‌نماید آن است که در آن زمان ایرانیان آب مورد استفاده برای زمانی که بارندگی نبود را به وسیله‌ی احداث دریاچه‌های مصنوعی فراهم می‌کردند. در سرزمین ایران آن زمان زراعت به نسبت زمان خود کاملاً پیش رفته بود زیرا در ایران این کار توسط حیوانات از قبیل گاوها و گاو آهن انجام می‌شد در حالی که در سرزمین اسکندر این کار همچنان توسط نیروی انسانی انجام می‌شد. اسکندر در زمان اقامت در ایران با منجمین همنشین میشد و از این مجالس استفاده می‌کرد وی از ایرانیان در مورد ستارگان پرسش‌هایی می‌نمود، مثلاً راجع به این که آیا ایرانیان به دخالت ستارگان در سرنوشت انسانها اعتقاد دارند یا نه؟ پاسخ ایرانیان به این پرسش منفی بود و برای ستارگان چنین قدرتی قائل نبودند و آنها را دخیل در سرنوشت انسانها نمی‌دانستند، اما اسکندر ابراز می‌داشت که در سرزمین وی چنین اعتقاداتی وجود دارد. اسکندر در طول حضورش در ایران نامه‌ای به ارسطو نوشت و از وی درخواست کرد که به ایران سفر کند و چیزهای دیدنی را ببیند و شنیدنی‌ها را بشنود و اگر خود نمی‌تواند بیاید شاگرد خویش را به ایران بفرستد.

ارسطو در جواب نوشت: من نمی‌توانم بیایم ولی برادرزاده‌ی خویش ((کالیس تنس)) را فرستادم. هارولد لمب نویسنده‌ی کتاب قدم به قدم با اسکندر در کشور ایران می‌گوید: ((اشتباهی که مورخین می‌نمایند این است که تصور می‌کنند که حمله‌ی اسکندر به ایران حمله‌ی یک ملت متمدن به یک ملت نیمه متمدن بوده است، این اشتباه باید تصحیح شود و همه بدانند که ملت مقدونیه در قبال ایرانیان یک ملت تقریباً وحشی محسوب می‌شدند و ایرانیان در آن عصر از متمدن‌ترین ملل جهان بودند.)) همچنین می‌گوید: مقدونی‌ها فقط دو چیز می‌دانستند، یکی جنگ و دیگری نوعی زراعت بدوی، که جز گندم و جو و انواع خاصی از درختان چیز دیگری نمی‌توانستند

بکارند، زمانی که وارد ایران شدند و وضع ملت ایران را دیدند و مزارع، باغها، سیستم آبیاری ایرانیها و قنوات را مشاهده نمودند و آداب و رسوم و علم و فرهنگ و البسه ی در خور ایرانیان را دیدند در یافتند که بسیار از ایرانیها عقب هستند. مقدونی ها گاه آنقدر در استفاده از طبیعت افراط می ورزیدند که بیمار می شدند. اسکندر تا زمانی که بر ایران فاتح نگشته بود غروری نداشت، اما مورخین می گویند که پس از فتح ایران به این دلیل که توانسته بود بر چنان ملتی با چنان فرهنگی غلبه پیدا کند، مغرور شد... ارسطو همچنان که گفته شد برادرزاده ی خود ((کالیس تنس)) را با یک نامه به همراه یکی از فلاسفه ی زمان ((آناخارکوس)) به ایران فرستاد. نامه ای که ارسطو برای اسکندر نوشته بود نامه ای بود علمی که در آن بحث از ماوراءالطبیعه می شدو یونانیان ما وراءالطبیعه را با نام ((متا فیزیک)) می خواندند، باید دانست که ارسطو در دو علم بصیر بود، یکی ((فیزیک)) یعنی علوم طبیعی و دیگری در ((متا فیزیک)) یعنی علوم ما وراءالطبیعه. مقصود از علوم طبیعی که ارسطو در آن استاد بود، عبارت است از: علم فیزیک (علم اشیاء) و علم شیمی (خواص باطنی اشیاء) و جانور شناسی و گیاه شناسی و زمین شناسی و غیره. مقصود از علوم ماوراءالطبیعه عبارت است از شناسائی روح که علمی است که با مقیاس ها و معلومات علمی عادی نمی توان بدن پی برد. هم چنین شناسایی خالق هستی نیز جزء علوم ماوراءالطبیعه است. بعد از پنج سال اقامت در ایران نامه ی ارسطو به اسکندری رسیده بود که در حال حاضر به طور کلی تغییر کرده بود چیزهایی دیده و شنیده بود که ارسطو از هیچکدام آنها اطلاعی نداشت. مثلاً اسکندر می دانست که روح ارسطو از چیزهایی مثل آنقوزه و یا کتیرا خبر ندارد و حتی تصویری هم نسبت به این چیزها ندارد. و حتی نمی داند، گورخر چه نوع حیوانی است و ... پنج سال قبل اسکندر بسیار علاقه داشت که از اخبار کیسه (دانشگاه آن زمان در مقدونیه) بداند، اما هم اکنون پس از پنج سال آن قدر مطالب جالب توجه از دانشمندان شرق شنیده بود که گفتگوی کیسه در نظرش مبتذل جلوه می نمود. حتی پس از رویت زیبایی شرق مفهوم زیبایی گذشته در نظرش متزلزل شده بود. و آنچه از نظر ارسطو زیبایی محسوب می شد برای وی مفهومی نداشت. حال پس از پنج سال نامه ای علمی برای اسکندر از جانب ارسطو رسیده بود، و در نامه بحثی طولانی در خصوص ((حرکت در آورنده ی دائمی خود که حرکت ندارد)) یا ((محرك دائمی بدون حرکت)) کرده بود. مطلبی که هنوز پس از بیست و اندی قرن هنوز بین علما مورد بحث است که آیا ممکن است که محرکی موجود باشد که خود فاقد حرکت باشد.

این مسئله یکی از آن مسائلی بود که فلسفه ی ارسطو به دنبال آن بود. اسکندر پنج سال از فلسفه دور بود و به دلیل دیدن علم ملموس در ایران، ذوق وی تغییر کرده بود به همین جهت چیزی از این نامه سر در نیاورد و در جواب ارسطو نوشت: ((نامه ای که شما نوشته اید به نظر می رسد که فقط در خور فهم خواص است و پس از این نامه ها و رساله های خود را به گونه ای بنویسید که همه ی مردم بتوانند از آن بهره ببرند.))

کالیس تنس برای وی از مقدونیه اخباری آورده بود که مهمترین آنها از نظر من این است که به دلیل اوضاع بد جامعه آن زمان مقدونیه و وجود ثروت و علوم و فرهنگ غنی در ایران و به طور کلی مشرق زمین سبب شده که یونانیان تصمیم به مهاجرت به این نقاط بگیرند. کالیس تنس برادرزاده ی ارسطو جزو فلاسفه ای بود که آنها را سوفیست یعنی سوفسطایی می خواندند. ای گونه فلاسفه اشخاصی بودند که اعتدال طبیعی را مضمن سعادت می دانستند. اما این کلمه به مرور زمان تغییرمعنی پیدا کرده و به معنی منفی بافی در آمده است. به هر شکل کالیس تنس هم از دیدن هر چیزی ابراز شگفتی می نمود.

به هر شکل دوران سپری شد و اسکندر پس از فتوحات و وحشی گری هایی که در خاکهای مختلف انجام داد قصد بازگشت به مقدونیه را نمود ، وی در مسیر بازگشت به مقدونیه در بابل در گذشت و هیچگاه نتوانست به آرزوی خود برسد و همچون کورش يك امپراطوري تشكيل دهد که همه در آن احساس آزادي و استقلال داشته باشند. اما یکی از فوایدی که این سفر ها برای اسکندریان داشت این بود که علوم بسیاری از قبیل گیاه شناسی، نجوم، سد سازی و مهندسی و... و همچنین فرهنگ بسیار غنی را به همراه خود به سرزمینشان بردند.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «اسکندر و پارسیان»، پارسیان دژ، ۱۳۹۱.

خواندن مقاله و پیوست های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1184/pdf/اسکندر-و-پارسیان.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۴ آبان ۱۳۹۹